

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری 1: شیخ انصاری: اخبار من بلغ ارشادی اند نه مولوی؛ بررسی اشکالات وارده به نظریه ایشان:

فرمایش مرحوم شیخ اعظم انصاری را ملاحظه فرمودید، مرحوم شیخ سعی و اصرار دارند بر اینکه این اخبار «من بلغ» را به عنوان يك اخبار ارشادي قرار بدهند، و بگویند عنوان مولوي ندارد. یعنی «ارشاد إلي حكم العقل» است که توضیحش را روز گذشته عرض کردیم.

بررسی اشکالات وارده بر نظر شیخ انصاری

اشکال اول از منظر مختار: حکم ارشادی، انشاء نیست بلکه اخبار از حکم عقل است حال اگر اخبار من بلغ نبودند آیا کسی می توانست بفهمد ثواب بر عملی که مولا هم نگفته باشد مترتب است؟ بر این فرمایش شیخ اشکالاتی وارد شده و قبل از اینکه اشکالات دیگران را عرض کنیم این اشکالی که به ذهن می آید این است که در مواردی که يك امري عنوان ارشادي را دارد قرینه ای بر این معنا و علامتش این است که اگر چنین امري هم نباشد عقل او را درک نکند؛

مثلاً در باب «اطيعوا الله»، اگر امر به اطاعت خدا هم نباشد، عقل لزوم اطاعت شارع و مولا را درک می کند و بعد که این امر صادر می شود می گوئیم این عنوان ارشادي را دارد و در حقیقت قبلاً گفتیم حکم ارشادي، انشاء نیست بلکه اخبار از حکم عقل است و يك عنوان اخباري را دارد. حال آیا این ملاک در ما نحن فيه وجود دارد؟ یعنی اگر شارع و اگر این روایات «من بلغ» نبودند، آیا کسی می توانست بفهمد که اگر به انسان بگویند فلان عمل ثواب دارد و انسان انجام بدهد، این ثواب برایش مترتب هست ولو اینکه مولا هم نگفته باشد.

تبیین اشکال اول: 1. در مورد «ثواب خاص» به تصریح شیخ اعظم، عقل عاجز از ادراک آن است. 2. در مورد «اصل ثواب» دو صورت دارد (بلوغ ثواب و انجام عمل بداعی وصول به ثواب) لذا نیاز به بررسی دارد.

اگر ما در اینجا ثواب خاص را اراده کنیم، ثواب خاص که به تصریح مرحوم شیخ عقل عاجز از ادراک آن است، اگر در يك روایتی وارد بشود که کسی که فلان عمل را انجام بدهد ثواب چهل حج عمره دارد، این را که عقل عاجز از درکش آن است، پس ثواب خاص وضعیت روشن است. بیائیم در اصل ثواب؛ در اصل ثواب مرحوم شیخ فرمودند که عقل می گوید: اگر انسان يك فعلی را به «داعي مطلوبیت للمولا» انجام بدهد، این عقلاً استحقاق مدح دارد و عقلاً این شخص استحقاق ثواب دارد؛ البته اگر فعل را انسان به داعی اصل مطلوبیت برای مولا انجام بدهد.

بررسی اصل ثواب: مورد حکم عقل با مورد اخبار من بلغ فرق می‌کند؛ زیرا در حکم عقل، انسان عمل را به صرف مطلوبیت برای مولا انجام می‌دهد، اما در اخبار من بلغ انسان عمل را بواسطه «بلوغ ثواب» و «انجام عمل بخاطر وصول به ثواب» اتیان می‌کند.

خوب در این روایات، همان طوری که مرحوم شیخ استظهار کردند انجام عمل به داعی صدور يك روایت ضعیفه است. یعنی اگر این روایت ضعیفه نبودند، انسان این عمل را انجام نمی‌داد و اگر این خبر ضعیف نبود، انسان این عمل را انجام نمی‌داد. پس این چنین نیست که بگوئیم اگر این خبر ضعیف هم نبود می‌گفتیم انسان همین طور اگر يك فعلی را به قصد امتثال انجام بدهد عقلاً استحقاق ثواب دارد،

به عبارت دیگر: مورد حکم عقل با مورد این اخبار «من بلغ» فرق دارد: مورد حکم عقل این است که انسان به صرف اینکه این مطلوبیت برای مولا دارد آن را انجام بدهد. اما مورد اخبار «من بلغ»، شخص این فعل را با دو عنوان انجام می‌دهد: اول اینکه «بلغه أن له ثواب» و دوم اینکه: «بداعي رسیدن به ثواب» هم انجام می‌دهد، پس فقط عنوان دوم نیست. اگر فقط عنوان دوم بود، می‌گفتیم عقل هم همین را می‌گوید، یعنی عقل می‌گوید اگر انسان يك فعلی را به رجاء مطلوبیت انجام داد استحقاق دارد. لذا در اخبار من بلغ دو تا عنوان وجود دارد: یکی «بلغه أن له ثواب» و دوم: «فعله لأجل الوصول إلي الثواب».

بیان محل اشکال: «انجام عمل بخاطر وصول به ثواب» را عقل می‌فهمد لکن بلوغ ثواب («بلغه أن له ثواب») را عقل نمی‌فهمد و از آن بیگانه است

این دو تا عنوان اینجا وجود دارد، - که ما بعداً هم روی همین دو تا عنوان تکیه خواهیم کرد و نتایج دیگری هم خواهیم گرفت -، خوب این عنوان دوم در حکم عقل هست اما عنوان اول، عقل در مورد آن چه می‌فهمد؟ و چه بسا به عقل بگوئیم اگر يك خبر ضعیفی، و يك آدمی که به حرفش نمی‌شود اعتنا کرد، اگر آمد يك مطلبی را به ما گفت که فلان عمل ثواب دارد، ما هم به استناد اینکه این شخص این حرف را زده و به قصد رسیدن به ثواب انجام بدهیم، عقل می‌گوید نه؛ استناد به قول چنین شخصی اصلاً درست نیست.

بنابراین در فرض اینکه ما بگوئیم این اخبار «من بلغ»، ظهور در ثواب خاص دارد، مسلماً عقل بیگانه‌ی از این معناست و ظاهر روایاتش هم همین است یعنی ظاهر روایات این است که «كان أجر ذلك له» یعنی این ثواب مخصوص برای او هست، و عقل این ثواب مخصوص را چه می‌فهمد؟ و اگر «اصل ثواب» مراد باشد که شیخ هم بیان فرمودند که «مؤكدة لحكم العقل».

اشکال اول: ما اشکالمان این است که آن حکم عقلی که اصل ثواب را مطرح می‌کند، يك موضوع دارد و يك عنوان در موضوعش است و آن این است که «انجام العمل برجاء المطلوبة» اما مورد اخبار «من بلغ» این نیست بلکه مورد اخبار «من بلغ» این است که بگوئیم ما این فعل که «بلغه أنه ذو ثواب»، از يك طریق غیر معتبر و بعلاوه‌ی رسیدن به آن ثواب. بنابراین این بیان شیخ با همین بیانی که ما عرض می‌کنیم خدشه‌اش روشن می‌شود.

نظر مختار: اگر اخبار من بلغ نبود عقل مفاد آنها را درک نمی‌کرد؛ پس تردیدی نیست که شارع در اخبار من بلغ، «بعنوان أنه شارع» صحبت می‌کند.

و در يك عبارت ساده به شیخ عرض می‌کنیم که: اگر واقعاً این اخبار «من بلغ» نبود، آیا عقل به راحتی مفاد اینها را درک می‌کرد؟ یا اینکه درک نمی‌کرد؟ و حالا که این اخبار «من بلغ» آمد، انسان می‌فهمد که شارع يك راه جدیدی را دارد و يك مطلب جدیدی و يك مطلبی که مربوط به خود شارع است را دارد بیان می‌کند و تردیدی نیست که شارع در این روایات «بعنوان أنه

شارع» دارد صحبت می‌کند.

معیار مولوی و ارشادی بودن: 1. مولویت آنجایی است که «شارع بما أنه شارع و بما أنه مولا» حکمی را بیان کند هر چند عقل هم همان حرف را بزند. 2. ارشادیت در جایی است که حکمی مطابق حکم عقل باشد و «شارع بما أنه شارع» حکمی را بیان نکند.

قبلاً ما گفتیم یکی از معیارهای مولوی بودن و ارشادی بودن همین است که مولوی آنجایی است که «شارع بما أنه شارع و بما أنه مولا» دارد حرف می‌زند و لو همان حرف را عقل هم بزند یعنی اگر شارع بفرماید «الظلم حرام بما أنه مولا»، این را می‌گوئیم عنوان مولوی را دارد و لو عقل هم می‌گوید ظلم قبیح است، اما آنجایی که «شارع بما أنه شارع» چنین دخالتی نمی‌کند و حرفی نمی‌زند، آنجا اگر مطابق با حکم عقل باشد، عنوان ارشادی را دارد، این اشکال اول.

نکته اینکه: اگر بیائیم بگوئیم که این درست همان انقیاد عقلی است، ارشادی است و انقیاد عقلی عنوان اطاعت حکمی را دارد، اما حالا ما می‌توانیم اینطور بگوئیم که اطاعت حکمی دو مصداق دارد، یک مصداقش همان انقیاد عقلی است و یک مصداق دیگرش هم این است که شارع می‌گوید من این را هم «بمنزلة الاطاعة» می‌دانم، مثل اینکه شارع می‌فرماید: «من أدرك ركعة فقد أدرك الوقت جميعاً» خوب در اینجا شارع آمده این را «بمنزلة الاطاعة الحقيقية» قرار داده، اما از عنوان شرعی و مولوی خارج نمی‌شود.

اطاعت حکمی دو مصداق دارد: 1. انقیاد عقلی 2. شارع عملی را بمنزلة الاطاعة قرار دهد. به عبارت دیگر: اطاعت حکمی دو مصداق دارد، یک مصداقش همان انقیاد عقلی است و مصداق دیگرش هم آنجایی است که شارع آمده يك فعل و عملی را «بمنزلة الاطاعة» قرار داده و امثال این مطلب را در شرع زیاد داریم که شارع -يك فعلی که باید انجام می‌شده در وقت خودش و در شرایط خودش-، فرموده حالا که این را نمی‌توانی انجام بدهی، این به منزله‌ی او باشد و از این هم می‌توانیم تعبیر به اطاعت حکمی کنیم. نکته دیگر اینکه: همانطوری که خبر در مقام انشاء می‌آید؛ آمدن امر به صورت خبری هم داریم. یعنی به حسب ظاهر که امر و انشاء است منتها می‌گوییم به حسب الواقع اخبار است و الا نمی‌گوئیم به حسب ظاهر هم اخبار است. اوامر ارشادی تماماً به حسب ظاهر، «امر و انشاء»، اما بحسب الواقع اخبار از حکم عقل است.

و نکته دیگر اینکه: شارع به عنوان مولا نمی‌تواند در مثل «[اطيعوا الله](#)» اعمال مولویت بکند، اگر بخواهد اعمال مولویت بکند معنایش این می‌شود؛ کسی که نماز می‌خواند دو تا حکم مولا را اطاعت می‌کند، هم «[اقیموا الصلاة](#)» را اطاعت می‌کند و هم «اطيعوا الله» را، و در هر عبادتی باید بگوئیم شارع دو تا ثواب به او می‌دهد، یکی برای نماز و یکی برای «[اطيعوا الله](#)»، یکی برای روزه و یکی برای «[اطيعوا الله](#)»، و هیچ کس ملتزم به این نمی‌شود.

اشکالات محقق مشکینی بر محقق انصاری اشکال اول مشکینی: شیخ انصاری سه دلیل برای ارشادیت اخبار من بلغ و ترتب ثواب عقلی آن، بیان می‌کند: «تقیید عمل، به طلب ثواب موعود» و «تقیید عمل، به التماس قول نبی»، که اینها «انقیاد» است.

حالا بیائیم سراغ کلام مرحوم مشکینی در جلد چهارم حاشیه؛ مرحوم مشکینی، کلام شیخ را تجزیه کرده و می‌فرماید: شیخ سه دلیل برای ارشادی بودن آورده که خود همین به نظر ما با آن توضیحی که ما در بحث دیروز و پریروز برای عبارت شیخ دادیم اینها دلیل شیخ نیست. اما مشکینی می‌فرماید: «دلیل اول»: شیخ «تقیید العمل فی بعض الأخبار بطلب الثواب الموعود»، اینکه در بعضی از اخبار می‌فرماید «فعله طلب الثواب الموعود»؛

«دلیل دوم»: «تَقْيِدُهُ فِي الْبَعْضِ الْآخِرِ بِالْتِمَاسِ قَوْلِ النَّبِيِّ»، در بعضی روایات دیگر آمده بود که اگر کسی عمل را به جهت قول نبی انجام بدهد. بعد می‌گوید «وجه الاستدلال، أَنَّ الْعَمَلَ الْمَاتِي بِهِ بِدَاعِي الثَّوَابِ أَوْ التَّمَاسِ قَوْلِ النَّبِيِّ انْقِيَادٌ» یعنی عمل، اگر به داعی ثواب یا قول نبی باشد انقیاد است «و لا يكشفُ ترتبُ الثَّوَابِ عَنْ أَمْرِ فِي الْبَيْنِ»، یعنی ترتب ثواب از يك استحبابي كاشفیت ندارد و ترتب ثواب از يك حكم مولوي مستحبّي كاشفیت ندارد چون «لأنَّ ترتبَ الثَّوَابِ عَلَيْهِ عَقْلِيٌّ»، یعنی کسی که فعل را به طلب ثواب انجام بدهد و یا به طلب قول نبی انجام بدهد، ترتب ثواب در آن عقلي است، مشکینی این را به عنوان کلام شیخ بیان می‌کند.

مناقشه بر اشکال محقق مشکینی: برخلاف مشکینی اساس استدلال شیخ، برای ارشادی بودن اینها نیست بلکه دلیل شیخ در مقام اصل ثواب بودن اخبار من بلغ و یا در مقام ثواب خاص بودن آنهاست و شما این را بگذارید کنار آن توضیحی که ما از عبارت مرحوم شیخ دادیم، این مطلب درست است که شیخ مسئله‌ی اینکه این فعل «مَقْدِمًا بِطَلَبِ الثَّوَابِ» موضوع در این روایات است، شیخ فرمود این روایات ظهور در همین دارد یعنی روایات ظهور در این دارد که خود «فعل بما هو فعل» موضوعی نیست برای چیزی، بلکه آن چیزی که موضوع است، فعل به عنوان اینکه به طلب ثواب انجام داده بشود. منتهی اینها در ارشادی بودن، دخالت مهم ندارد و آنکه دخالت مهم دارد؛ شیخ فرمود «وَحِينُذٌ» حِينُذٌ یعنی متفرع بر همین دو تا مطلبی که الآن مرحوم مشکینی بیان کردند، فرمود: اگر این روایات در مقام بیان «اصل ثواب» است، «فهي مؤكّدة لحكم العقل»، اگر در مقام بیان «ثواب خاص» است؛ آن بیان دیگر را برای ارشادی بودن ذکر کردند که دیروز توضیح دادیم. پس اینها در مقدمه‌ی استدلال هست اما اساس استدلال شیخ برای ارشادی بودن این نیست.

تبیین اشکال محقق مشکینی: شیخ از راه انقیاد وارد شده است، در حالیکه انقیاد فعلی قلبی و جوانحی است نه فعلی ظاهری و جوارحی!

حالا مرحوم مشکینی بعد از اینکه استدلال و وجه استدلال را ذکر می‌کنند، می‌فرماید: شیخ می‌خواهد از راه «انقیاد» وارد شود۔ این اشکال مشکینی است۔ در حالی که انقیاد فعل قلبی است و انقیاد فعل ظاهری و جوارحی نیست بلکه فعل جوانحی و فعل قلبی است یعنی اگر انسان در قلبش اراده‌ی موافقت خدا را داشته باشد این می‌شود انقیاد. حالا آن فعل ظاهری هر چه می‌خواهد باشد و آنچه که در انقیاد دخالت دارد همین فعل قلبی و اراده‌ی موافقت قلبیه است و همین جا مرحوم مشکینی در حاشیه‌ی کفایه می‌فرماید: مرحوم آخوند هم که آمده مسئله‌ی انقیاد را مطرح کرده، ما قبول نداریم، زیرا اصلاً انقیاد کاری به فعل خارجی ندارد، بلکه انقیاد مربوط به همان فعل قلبی و فعل جوانحی است، این اشکال اول ایشان است.

مناقشه بر اشکال اول محقق مشکینی: انقیاد مسلماً یک امر قلبی محض نیست، بلکه انجام عملی در خارج۔ اگر چه فعل واقعاً هم واجب نباشد۔ به قصد موافقت الهی و مطلوبیت للمولا انقیاد است.

همین جا این اشکال را بررسی کنیم؛ آیا انقیاد مربوط به عمل است؟ یا مربوط به قلب است؟ یا هر دو در آن دخالت دارد؟ روشن است که اگر کسی فقط اراده‌ی موافقت کند، مثلاً شارع بر او نماز را واجب کرده ولی این شخص بگوید که من قلباً می‌خواهم انجام بدهم اما عملاً حالش را ندارم، و صرفاً قلباً انجام می‌دهم. آیا مجرد همین را می‌شود گفت انقیاد؟ پس انقیاد مسلماً منحصر در اراده‌ی موافقت قلبیه نیست، بلکه اگر انسان بیاورد يك فعلي را در عالم خارج انجام بدهد آنهم به قصد موافقت خدای تبارک و تعالی و به قصد مطلوبیت و این فعل واقعاً هم واجب نباشد؛ به آن انقیاد می‌گوئیم.

به عبارت دیگر: انقیاد قسم اطاعت است، زیرا اطاعت در آنجایی است که يك واجب حقیقی باشد، یا يك مستحب حقیقی باشد و انسان بیاورد در عالم خارج هم، به قصد همان امری که مولا به عنوان امر وجوبی یا استحبابی فرموده انجام بدهد، این می‌شود اطاعت. اما اگر انسان آمد يك عمل خارجی را انجام داد البته به قصد موافقت با شارع و خیال می‌کرده این واجب است، آمد انجام داد ولی بعد معلوم شد که واجب نبوده، در اینجا اطاعت نیست، چون اطاعت آنجایی است که يك وجوب حقیقی در کار

باشد و يك تكليفي در كار باشد در اینجا به آن مي‌گوئيم اين انقياد است، يعني اين عبد در نزد عقل به عنوان يك عبد مُنقاد و عبدي كه تسليم مولاي خودش هست شمرده مي‌شود و به اعتبار همين انقياد استحقاق براي ثواب را دارد. پس انقياد را ما نمي‌توانيم بگوئيم كه يك امر قلبي محض است، اين اشكالي كه بر اين قسمت از فرمايش مشكيني است.

اشكال دوم مشكيني: ارشاديت را در برخي از اخبار من بلغ قبول مي‌كنيم، نه همه آنها؛ زيرا اين اخبار دو دسته اند: 1. برخي حمل بر انقياد مي‌شود يعني عنوان ارشادي دارند 2. برخي همچون صحيحه هشام را نمي‌توان بر انقياد حمل كرد يعني عنوان مولوي دارند.

بعد مشكيني در اشكال دوم؛ در قديم كه كفايه را مي‌خواندند واقعاً هم استاد مقيد بود كه نكاتي را از حاشيه‌ي مرحوم مشكيني ذكر بكنند چون ايشان هم شاگرد مرحوم آخوند بوده و هم شاگرد مرحوم قوچاني كه قوچاني هم از شاگردان درجه اول آخوند بوده و گاهي اوقات در حواشي مشكيني او مي‌گويد مرحوم آخوند در مجلس درس اين اشكال را كرد كه اصلاً آن اشكال نه در متن كفايه است و نه در جاهاي ديگر است. لذا قبلاً خيلي مقيد بودند كه بعضي از نكات مهم حاشيه‌ي مشكيني را ذكر مي‌كردند، اصلاً كفايه كه چاپ شد با حاشيه‌ي مشكيني و قوچاني چاپ شد، در آن اول و در آن بدو امر. اما حالا متأسفانه ديگر خود متن كفايه را هم دارند ملخص مي‌كنند و آن قدر ملخص مي‌كنند تا اينكه به جايي برسد كه به قول يك آقايي، از اصول حتي «الفش» هم باقي نماند!!!؟.

اشكال دوم: مرحوم مشكيني اين است كه مي‌فرمايد: «إنَّه علي تقديره لا منافات بين ترتيبه علي الانقياد في دليل غير كاشف عن الأمر و بين ترتيبه في دليل آخر علي ذات العمل بعنوانه الأولي الكاشف عن الأمر كالصحيحة علي مختار المصنف» مشكيني مي‌فرمايد اين اخبار «من بلغ» دو دسته است.

ممکن است كه در بعضي از اينها روي عنوان انقياد بيايد، يعني بعضي از اينها بگويد كه «من بلغه شيء من الثواب ففعله» ي «فعله» «طلب قول النبي»، يا «طلب ثواب الموعود». در بعضي از اين روايات اين قيد را دارند كه اين روايات را مي‌گوئيم حمل به انقياد مي‌كنيم. اما در بعضي از اين روايات اين قيد وجود ندارد مثل همان صحيحه‌ي هشام. در صحيحه‌ي هشام همين بود كه الآن به آن اشاره كرديم؛ در اين صحيحه دارد كه: «من بلغه عن النبي (ص) شيء من الثواب ففعله كان أجر ذلك له»، در اینجا بعد از اين «فعله» ديگر اين جمله را ندارد كه «فعله طلب الثواب» يا «طلب قول النبي»، امثال اينها را ندارد. در اينجا مشكيني مي‌فرمايد جناب شيخ اين روايات را بايد چكار كنيم؟ اين روايات كه قيد «طلب الثواب» يا «طلب قول النبي» ندارد؛ به عبارت ديگر مشكيني مي‌گويد ما اگر حرف شما را به عنوان ارشادي قبول كنيم آن را در برخي از روايات، قبول مي‌كنيم اما در برخي از روايات ديگر آن را قبول نداريم.

مناقشه بر اشكال دوم محقق مشكيني؛ مساله مطلق و مقيد در اين روايات جاري نيست چون هر دو دسته مثبتين است و وحدت سياق اين روايات اقتضا مي‌كند كه يا تمامي اخبار من بلغ مولوي باشند و يا تماماً ارشادي.

شما اگر بيايد بگوئيد جناب آقاي مشكيني آن روايات مطلق است و اين روايات مقيد است، اولاً: اين روايات مثبتين هستند و اطلاق و تقيد در مثبتين راه ندارد! زيرا بين مثبتين تنافي وجود ندارد. و آنجايي كه تنافي وجود دارد مطلق را حمل بر مقيد مي‌كنند.

اما اين صحيحه‌ي هشام مي‌گويد «فعله» و آن روايت هم مي‌گويد «فعله طلب الثواب»، پس اينها مثبتين هستند، اين اولاً. ثانياً: مسئله‌ي اطلاق و تقيد برخي قائلند فقط در روايات لزومي و الزامي جريان دارد و در مستحبات و اينها ديگر مجالي براي اطلاق و تقيد نيست كه البته به نظر ما اين حرف درستي نيست، اما بعضي اين نظر را دارند و مي‌گويند در باب مستحبات اينجا

اینطور نیست که بگوئیم یعنی اگر يك روايت آمده باشد و گفته باشد «النظر إلى الكعبة مستحب» و يك روايت ديگر نيز بگويد «النظر إلى استار الكعبة مستحب»، خوب بگوئيم اين مقيد به پرده شده و آن مقيد نشده. پس حمل مي‌كنيم مطلق را بر مقيد!!!.

نه؛ در باب مستحبات حمل مطلق بر مقيد راه ندارد. و البته عرض كردم وجه صحيحش همين است كه در مثبتين مسئله‌ي مطلق و مقيد نيست. نکته اينكه: اگر گفتيم تنافي وجود ندارد معنايش اين است كه اين ثواب را به او مي‌دهند، حالا اگر به طلب ثواب باشد بهتر مي‌شود و حيثيت تقويده در مورد خودش است و الا نه اينكه بيايد روايات ديگر را تقيد بزنند. ممكن است بگوئيم درجه‌ي بالاتري از ثواب آنجا يي است كه طلب الثواب باشد، اما آنجا يي كه طلب الثواب نباشد «كان أجر ذلك له» وجود دارد چون تنافي وجود ندارد.

حالا آيا اين فرمايش مرحوم مشكيني درست است يا نه؟ يعني آيا مي‌توانيم بگوئيم كه در اينجا اين روايات «من بلغ» كه سياق واحد دارند بگوئيم برخي از آنها عنوان مولوي دارد؛ مثل همين صحيحه‌ي هشام بن سالم، اما برخي را بگوئيم عنوان ارشادي را دارد؛ ببينيد ما غير از مسئله‌ي مطلق و مقيد كه قبول داريم چون اينجا مثبتين اند پس جريان ندارد؛ پس اين روايات وحدت سياق اقتضا مي‌كند يا همه‌اش مولوي باشد يا همه‌اش ارشادي باشد. ما در رواياتي كه سياق واحد دارد بخواهيم بگوئيم بعضي‌هايش ارشادي و بعضي هم مولوي است، اين با وحدت سياق سازگاري ندارد و لسان اين روايات يا همه‌اش را بايد بگوئيم عنوان ارشادي دارد و يا همه‌اش را بايد بگوئيم عنوان مولوي دارد، اين هم اشكال دومي كه مرحوم مشكيني داشتند و مناقشه‌اي كه ما داريم، هنوز اشكالات مرحوم مشكيني باقي است كه ان شاء الله پس فردا عرض مي‌كنيم.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.